



پارادایم‌های تحقیق در علوم انسانی

نویسنده:

نورمن بلیکی

ترجمه، تدوین، مقدمه و تعلیقات:

دکتر سیدحمیدرضا حسنی

دکتر محمدتقی ایمان

(استاد جامعه‌شناسی دانشگاه شیراز)

دکتر سیدمسعود ماجدی



پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

بهار ۱۳۹۳

بلیکی، نورمن دبلیو اچ، ۱۹۳۳- م.
 پارادایم‌های تحقیق در علوم انسانی / نورمن بلیکی؛ ترجمه، تدوین، مقدمه و تعلیقات سیدحمیدرضا حسنی،
 محمدتقی ایمان، مسعود ماجدی. - قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۱.
 ده، ۳۸۲ص. - (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ ۲۱۵: فلسفه علوم انسانی؛ ۹)
 ISBN: 978-600-5486-43-8
 بها: ۶۷۰۰۰ ریال
 فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا.
 کتابنامه: ص. [۳۶۱]-۳۷۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.
 نمایه.
 ۱. علوم اجتماعی - روش‌شناسی. الف. حسنی، سیدحمیدرضا، ۱۳۴۶ - ، مترجم. ب. ایمان، محمدتقی،
 ۱۳۳۷ - ، مترجم. ج. ماجدی، مسعود، مترجم. د. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. ه. عنوان.
 ۱۳۹۱ ۵ الف ب ۸ / H ۶۱ ۳۰۰ / ۷۲
 شماره کتابشناسی ملی
 ۲۰۶۹۰۰۱



پارادایم‌های تحقیق در علوم انسانی

نویسنده: نورمن بلیکی

ترجمه، تدوین، مقدمه و تعلیقات: دکتر سیدحمیدرضا حسنی (عضو هیئت علمی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه)،
 دکتر محمدتقی ایمان (استاد جامعه‌شناسی دانشگاه شیراز)، دکتر سیدمسعود ماجدی

ویراستار: سعیدرضا علی‌عسکری

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: کاما

چاپ دوم: بهار ۱۳۹۳ (چاپ اول: تابستان ۱۳۹۱)

تعداد: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: سعیدی

چاپ: قم - جعفری

قیمت: ۹۸۰۰ تومان

کلیه حقوق برای پژوهشگاه حوزه و دانشگاه محفوظ و نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است.

قم: ابتدای شهرک پردیسان، بلوار دانشگاه، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تلفن: ۳۲۱۱۱۱۰۰ - ۰۲۵ (انتشارات: ۳۲۱۱۱۳۰۰) نمابر: ۳۲۸۰۳۰۹۰
 ص.پ. ۳۷۱۸۵ - ۳۷۱۸۵ ● تهران: خ انقلاب، بین وصال و قدس، نبش کوی اُسکو، تلفن: ۶۶۴۰۲۶۰۰ - ۰۲۱ و ۶۶۹۷۸۹۲۰

Website: www.rihu.ac.ir

Email: info@rihu.ac.ir

سخن پژوهشگاه

پژوهش در علوم انسانی [به منظور شناخت، برنامه‌ریزی و ضبط و مهار پدیده‌های انسانی] در راستای سعادت واقعی بشر ضرورتی انکارناپذیر و استفاده از عقل و آموزه‌های وحیانی در کنار داده‌های تجربی و در نظر گرفتن واقعیت‌های عینی و فرهنگ و ارزش‌های اصیل جوامع، شرط اساسی پویایی، واقع‌نمایی و کارآیی این‌گونه پژوهش‌ها در هر جامعه است.

پژوهش کارآمد در جامعه ایران اسلامی در گرو شناخت واقعیت‌های جامعه از یک‌سو و اسلام به عنوان متقن‌ترین آموزه‌های وحیانی و اساسی‌ترین مؤلفه فرهنگ ایرانی از سوی دیگر است؛ از این‌رو، آگاهی دقیق و عمیق از معارف اسلامی و بهره‌گیری از آن در پژوهش، بازنگری و بومی‌سازی مبانی و مسائل علوم انسانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

توجه به این حقیقت راهبردی از سوی امام خمینی(ره) بنیانگذار جمهوری اسلامی، زمینه شکل‌گیری دفتر همکاری حوزه و دانشگاه را در سال ۱۳۶۱ فراهم ساخت و با راهنمایی و عنایت ایشان و همت اساتید حوزه و دانشگاه، این نهاد علمی شکل گرفت. تجربه موفق این نهاد، زمینه را برای گسترش فعالیت‌های آن فراهم آورد و با تصویب شورای گسترش آموزش عالی در سال ۱۳۷۷ «پژوهشکده حوزه و دانشگاه» تأسیس شد و در سال ۱۳۸۲ به «مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه» و در سال ۱۳۸۳ به «پژوهشگاه حوزه و دانشگاه» ارتقا یافت.

پژوهشگاه تاکنون در ایفای رسالت سنگین خود خدمات فراوانی به جوامع علمی ارائه نموده است که از آن جمله می‌توان به تهیه، تألیف، ترجمه و انتشار ده‌ها کتاب و نشریه علمی اشاره کرد.

این کتاب به عنوان منبعی درسی در مورد مبحث پارادایم‌های تحقیق در علوم انسانی تهیه شده است. از استادان و صاحب‌نظران ارجمند تقاضا می‌شود با پیشنهادهای اصلاحی خود، این پژوهشگاه را در جهت اصلاح کتاب حاضر یاری دهند.

از استادان و صاحب‌نظران ارجمند تقاضا می‌شود با همکاری، راهنمایی و پیشنهادهای اصلاحی خود، این پژوهشگاه را در جهت اصلاح کتاب حاضر و تدوین دیگر آثار مورد نیاز جامعه دانشگاهی یاری دهند.

در پایان پژوهشگاه لازم می‌داند از آقایان دکتر سیدحمیدرضا حسنی، دکتر محمدتقی ایمان و دکتر سید مسعود ماجدی که ترجمه، تدوین مقدمه و تعلیقات اثر را بر عهده داشته‌اند تشکر و قدردانی نماید.

فهرست مطالب

درآمد	۱
مقدمه	۳
۱. فلسفه، علم و تحقیق اجتماعی	۳
درآمد	۳
فلسفه چیست؟	۴
تحقیق اجتماعی چیست؟	۵
ارتباط بین فلسفه و تحقیق اجتماعی	۶
علم چیست؟	۸
علم و نقش تجربه در آن	۹
علیت و ارتباط	۱۱
استقراء	۱۳
قیاس و اثبات‌گرایی منطقی	۱۴
علم؛ یک فرایند اجتماعی و روان‌شناسانه	۱۵
فلسفه، علوم اجتماعی و روش	۱۹
تبیین، پیش‌بینی و تعمیم	۲۰
علیت، معنا و دلایل، در جهان اجتماعی	۲۳
نتیجه‌گیری	۲۶
۲. فرایند تحقیق	۲۷
درآمد	۲۷
عناصر اساسی در فرایند تحقیق	۲۸
۱. روش‌ها	۲۹
۲. روش‌شناسی	۲۹
۳. پارادایم یا دیدگاه فکری	۳۱

۳۲	 معرفت‌شناسی ۴
۳۷	 روش‌های تحقیق
۳۷	 روش‌شناسی تحقیق
۳۹	 دیدگاه (= پارادایم) فکری
۴۰	 معرفت‌شناسی
۴۲	 هستی‌شناسی
۴۳	 نتیجه‌گیری
۴۶	 ○ پرسش‌های مقدمه
۴۸	 ○ منابع مقدمه
۵۱	 دیباچه مؤلف
۵۳	 فصل اول: کلیات
۵۵	 هدف این کتاب
۵۶	 برخی پرسش‌های اصلی
۶۳	 برخی مفاهیم بنیادی
۶۳	 هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی
۶۳	 روش و روش‌شناسی
۶۴	 ساختار این کتاب
۶۵	 ○ پرسش‌های فصل
۶۷	 فصل دوم: علم اجتماعی چه نوع علمی است؟ «پاسخ‌های کلاسیک»
۶۹	 مقدمه
۷۱	 پاسخ پارادایم‌های کلاسیک
۷۱	 پارادایم اثبات‌گرایی
۷۳	 اصول کلی پارادایم اثبات‌گرایی
۷۳	 پدیدارگرایی
۷۳	 نام‌گرایی
۷۴	 اتمیسم
۷۴	 قوانین عام
۷۵	 قضاوت‌های ارزشی و گزاره‌های هنجاری
۷۸	 پارادایم منفی‌گرایی
۸۴	 پارادایم تاریخی‌گری
۸۷	 پارادایم عقل‌گرایی انتقادی
۹۳	 پارادایم هرمنوتیک کلاسیک

۱۰۴	پارادایم تفسیرگرایی
۱۱۷	○ مرور فصل
۱۲۱	○ پرسش‌های فصل
۱۲۳	○ منابعی برای مطالعه بیشتر
۱۲۳	کتاب‌های مرجع اصلی
۱۲۳	کتاب‌های مرجع عمومی
۱۲۵	فصل سوم: علم اجتماعی چه نوع علمی است؟ «پاسخ‌های پارادایم‌های معاصر»
۱۲۷	مقدمه
۱۲۸	پاسخ پارادایم‌های معاصر علوم انسانی
۱۲۸	نظریه انتقادی
۱۳۷	پارادایم رئالیسم
۱۴۴	هرمنوتیک معاصر
۱۵۳	نظریه ساخت‌یابی
۱۶۴	رهیافت هرمنوتیک انتقادی تامپسن
۱۶۵	پارادایم فمینیسم
۱۷۵	دیدگاه دوروتی اسمیت
۱۷۹	○ مرور فصل
۱۸۵	○ پرسش‌های فصل
۱۸۶	○ منابعی برای مطالعات بیشتر
۱۸۶	کتاب‌های مرجع اصلی
۱۸۶	کتاب‌های مرجع عمومی
۱۸۹	فصل چهارم: مرور و نقد پارادایم‌های علوم انسانی
۱۹۱	مقدمه
۱۹۲	مروری بر هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی برخی پارادایم‌های علوم انسانی
۱۹۲	مروری بر پارادایم اثبات‌گرایی
۱۹۴	مروری بر پارادایم عقل‌گرایی انتقادی
۱۹۵	مروری بر پارادایم تفسیرگرایی
۱۹۶	مروری بر نظریه انتقادی
۱۹۸	مروری بر پارادایم رئالیسم
۱۹۹	مروری بر نظریه ساخت‌یابی
۲۰۱	مروری بر پارادایم فمینیسم
۲۰۲	نقدی بر پارادایم‌های پیش‌گفته
۲۰۲	نقدی بر پارادایم اثبات‌گرایی

۲۰۳	نقد پارادایم تفسیری بر پارادایم اثبات‌گرایی
۲۰۳	نقد پارادایم عقل‌گرایی انتقادی بر پارادایم اثبات‌گرایی
۲۰۵	نقد پارادایم رئالیسم بر پارادایم اثبات‌گرایی
۲۰۶	نقد نظریه انتقادی بر پارادایم اثبات‌گرایی
۲۰۷	نقد قراردادگرایی به پارادایم اثبات‌گرایی
۲۰۷	نقدی بر پارادایم عقل‌گرایی انتقادی
۲۰۹	نقد کوهن بر پارادایم عقل‌گرایی انتقادی
۲۱۵	نقد لاکاتوش بر پارادایم عقل‌گرایی انتقادی
۲۱۶	نقدی بر پارادایم تفسیرگرایی
۲۱۹	نقدی بر نظریه انتقادی
۲۲۱	نقدی بر پارادایم رئالیسم
۲۲۷	نقدی بر نظریه ساخت‌یابی
۲۳۴	نقدی بر پارادایم فمینیسم
۲۳۶	○ مرور فصل
۲۳۹	○ پرسش‌های فصل
۲۴۰	○ منابعی برای مطالعات بیشتر
۲۴۰	کتاب‌های مرجع اصلی
۲۴۰	کتاب‌های مرجع عمومی
۲۴۳	فصل پنجم: استراتژی‌های تحقیق (۱): استراتژی‌های استقرائی و قیاسی
۲۴۵	مقدمه
۲۴۶	استدلال استقرائی و قیاسی
۲۴۸	استراتژی تحقیق استقرائی
۲۴۸	استقراء در علوم طبیعی
۲۵۴	استقراء در علوم اجتماعی: یک مثال
۲۵۷	مشکلات استقراء
۲۶۲	استراتژی تحقیق قیاسی
۲۶۲	قیاس در علوم طبیعی
۲۶۲	ابطال‌گرایی ساده و ابطال‌گرایی پیچیده
۲۶۸	قیاس در علوم اجتماعی: یک مثال
۲۷۱	مشکلات قیاس
۲۷۱	نیازمندی قیاس به استقراء
۲۷۳	روش‌مند نبودن پیشرفت علمی
۲۷۳	منشأ گزاره‌های قیاس (نکردن توجه به خلاقیت ذهنی نظریه‌پرداز)

ناممکن بودن ابطال قطعی نظریات با استفاده از مشاهدات	۲۷۵
ناممکن بودن تطابق نظریه با واقعیت (گران‌بار بودن مشاهدات از نظریه)	۲۷۶
توجه نکردن به نقش اجتماعات علمی	۲۷۷
ترکیب استراتژی‌های استقرائی و قیاسی	۲۷۸
○ مرور فصل	۲۸۳
○ پرسش‌های فصل	۲۸۴
○ منابعی برای مطالعه بیشتر	۲۸۵
کتاب‌های مرجع اصلی	۲۸۵
کتاب‌های مرجع عمومی	۲۸۵
فصل ششم: استراتژی‌های تحقیق (۲): استراتژی‌های پس‌کاوی و استفهامی	۲۸۷
مقدمه	۲۸۹
استدلال پس‌کاوی و استدلال استفهامی	۲۹۱
هانس	۲۹۶
پیتر اکینشتاین	۲۹۷
استراتژی تحقیق پس‌کاوی	۲۹۸
کاربرد مدل‌ها در علوم طبیعی	۳۰۱
کاربرد مدل‌ها در علوم اجتماعی	۳۰۴
استراتژی تحقیق استفهامی	۳۰۹
نمونه‌های آرمانی وبر	۳۱۱
برساخته‌های مرتبه اول و مرتبه دوم شوتر	۳۱۳
زبان عرفی و زبان فنی وینچ	۳۱۶
موضع نظری داگلاس	۳۱۸
نو وبری‌گرایی رکس	۳۲۱
هرمنوتیک مضاعف گیدنز	۳۲۳
نظریه بنیادی گلاس و استراوس	۳۲۷
ترکیب استراتژی‌های پس‌کاوی و استفهامی	۳۳۱
○ مرور فصل	۳۳۲
○ پرسش‌های فصل	۳۳۴
○ منابعی برای مطالعه بیشتر	۳۳۶
کتاب‌های مرجع اصلی	۳۳۶
کتاب‌های مرجع عمومی	۳۳۶
فصل هفتم: انتخاب از بین پارادایم‌ها و استراتژی‌ها	۳۳۹
مقدمه	۳۴۱

۳۴۲	 برخی مباحث روش‌شناختی
۳۴۲	 فرض‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی
۳۴۶	 ساخت و آزمون نظریه
۳۴۷	 زبان عرفی و گفتمان علوم اجتماعی
۳۵۰	 زمینه‌زدایی، تعمیم و تبیین
۳۵۱	 اصلاح‌پذیری تفسیرهای عرفی
۳۵۳	 پژوهشگر و موضوع پژوهش
۳۵۵	 عینیت و صدق
۳۵۹	 نتیجه‌گیری
۳۶۰	 ○ پرسش‌های فصل
۳۶۱	 منابع و مآخذ
۳۷۵	 واژه‌نامه
۳۷۷	 نمایه‌ها

درآمد

نورمن بلیکی^۱ به عنوان استاد جامعه‌شناسی، کتاب درسی *Approaches to Social Enquiry* را پس از ۲۵ سال فعالیت علمی در حوزه فلسفه علم، علوم اجتماعی، روش‌شناسی تحقیقات اجتماعی و روش‌های کمی و کیفی تحقیق، تألیف کرده است. چاپ نخست این کتاب که اکنون ترجمه آن پیش روی شماست، بر آن است تا دانشجویان، کارشناسان، محققان و اندیشمندان علوم انسانی را با پیش‌فرض‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی حاکم بر روش‌شناسی‌های علمی آشنا سازد. در این کتاب، الگو یا انگاره‌های فکری حاکم بر تولید علم معاصر به‌خوبی تبیین شده و پرسش‌های بنیادین فلسفی موجود در آنها بازنمایی شده است. در مجموع می‌توان گفت این کتاب راه را بر پذیرش پارادایم تکثرگرایانه علم هموار نموده است. در این کتاب تلاش شده تا مطالب مورد بحث در پارادایم‌های کلاسیک و معاصر علوم انسانی ارائه و سپس به نقد آنها پرداخته شود. در ادامه بحث، به توضیح چهار منطق تحقیق تحت عنوان استراتژی‌های تحقیق پرداخته شده و در نهایت، مطالب در جمع‌بندی ارائه گردیده است.^۲

1. Norman Blaikie

۲. مؤلف در چاپ دوم، به تغییرات ساختاری مطالب پرداخته است. چاپ دوم با بحث از مشکلات اساسی در تحقیق اجتماعی آغاز می‌گردد (فصل‌های اول و دوم) و سپس چهار استراتژی تحقیق توضیح داده می‌شود (فصل سوم) و در ادامه تحت عنوان پارادایم‌های تحقیق، به طرح رویکردهای کلاسیک و معاصر در تحقیق اجتماعی پرداخته می‌شود (فصل‌های چهارم و پنجم). فصل‌نهایی به بررسی پارادایم‌های تحقیق، از نظر پیش‌فرض‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی، انتقادهای وارد بر هر پارادایم و بازگشت به مشکلات روش‌شناختی که در فصل دوم ارائه شده است، می‌پردازد.

چاپ دوم این کتاب در سال ۲۰۰۷م منتشر گردید. اگرچه چاپ دوم کتاب نیز براساس استدلال‌های نویسنده از مزایای خاص خود برخوردار است، ولی به نظر می‌رسد ترجمه چاپ نخست به صورت مشخص در سامان‌دهی فکر در حوزه روش‌شناسی و منطق تحقیق در علوم اجتماعی تأثیرگذارتر است. تمرکز چاپ نخست بر منطق تحقیق، می‌تواند در جهت اصلاح تفکر صرفاً روش‌مدار در حوزه تحقیقاتی علوم انسانی در ایران مفید واقع شود. حوزه تحقیق علوم انسانی در ایران به لحاظ نظری و عملی دچار فقر مباحث روش‌شناختی است که این کتاب می‌تواند کمکی برای رفع این مشکل باشد. گفتنی است، تحقیقات صرفاً روش‌مدار سبب می‌شوند حوزه پارادایمی، منطقی یا نظری آنها تضعیف و اشکال‌های ساختاری بر آنان عارض شود.

برای درک بهتر این کتاب و با توجه به نیازمندی‌های آموزشی در جامعه، ضرورت بیان مطالبی به صورت تألیفی در ابتدای ترجمه این کتاب مورد توجه قرار گرفت. بدین لحاظ موضوعاتی در مورد فلسفه، علم، رابطه میان فلسفه و علم و همچنین رابطه بین فلسفه، علم و تحقیق اجتماعی از یک طرف، و اینکه به لحاظ منطقی در فرایند یک تحقیق علمی چه عناصری دخالت دارند، در قالب مقدمه این ترجمه تنظیم گردید. این مقدمه در دو بخش تألیف شده است. قسمت نخست، به بحث پیرامون فلسفه، علم و تحقیق اجتماعی پرداخته و قسمت دوم، کالبدشکافی منطقی فرایند یک تحقیق علمی را تقدیم علاقه‌مندان به تحقیق و پژوهش علمی کرده است.

در پایان لازم است از تلاش‌های جناب آقای دکتر سیدمسعود ماجدی که همکاری صمیمانه‌ای داشته‌اند و نیز از سرکار خانم دکتر فریده پورگیو، دانشیار دانشگاه شیراز که نظارت بر ترجمه کتاب را عهده‌دار بوده‌اند، سپاسگذاری و قدردانی کنیم. از سرکار خانم صفایی که ویراستاری اولیه متون را عهده‌دار شدند نیز قدردانی می‌شود. همچنین از سرکار خانم حبیب‌تاش که حروفچینی آغازین کتاب را متقبل شدند و نیز از دوستان و همکاران اداره نشر پژوهشگاه حوزه و دانشگاه تشکر و قدردانی می‌شود.

دکتر سیدحمیدرضا حسنی - دکتر محمدتقی ایمان

مقدمه

۱. فلسفه، علم و تحقیق اجتماعی

درآمد

رابطه بین فلسفه و آنچه امروزه علوم اجتماعی نامیده می‌شود، تاریخی طولانی دارد. علم و فلسفه، وجوه گوناگون یک تلاش عظیم ذهن بشری هستند. فلسفه و علوم اجتماعی معمولاً موضوع‌های جداگانه‌ای پنداشته می‌شوند؛ پس چرا دانشجویان علوم اجتماعی باید به فلسفه علاقه‌مند شوند؟ (بتتون و کرایب، ۱۳۸۴: ۱۵) زمانی که علم مدرن در قرن‌های شانزدهم و هفدهم در حال پیدایش بود، گفتن این حرف که مرز میان فلسفه و علم کجا باید باشد، بسیار دشوار بود. بعدها درک جدایی این دو امری عادی‌تر تلقی شد. با تحقق این جدایی، دو مدل اصلی در این رابطه وجود داشت، در یک دیدگاه، فلسفه می‌توانست با استدلال عقلی به شناخت معینی دست یابد. فیلسوفان می‌توانستند بنیادی‌ترین حقایق راجع به انسان‌ها و ماهیت جهانی را که در آن زندگی می‌کنیم و نیز قواعد رسیدن به چنین شناختی را وضع کنند. بدین‌سان، فلسفه بنیادهایی برای پژوهش‌های انجام شده در رشته‌های خاصی فراهم آورد (همان: ۵).

دیدگاه دیگری که وینچ هم بر آن انگشت گذاشته، رابطه بین فلسفه و علوم اجتماعی را دیدگاه شاگردی و پادویی می‌داند. در این دیدگاه، فلسفه باید آماده باشد تا آنگاه که دانشمندان در پی کشف طرز کار طبیعت‌اند، آنان را کمک و حمایت کنند (همان: ۱۶).

بتتون و کرایب معتقدند فلسفه در زمینه‌های ذیل می‌تواند کمک حال علوم اجتماعی باشد: نظریه شناخت، هستی‌شناسی، منطق، علم اخلاق، سیاست و فلسفه سیاسی. در ادامه برای درک روشن رابطه بین فلسفه و علم، به بررسی مفاهیم فلسفه، تحقیق اجتماعی و ارتباط بین

این دو، علم و روش‌های علم، فلسفه و علوم اجتماعی، تبیین، تعمیم و پیش‌بینی در علوم اجتماعی پرداخته می‌شود.

فلسفه چیست؟

دلمشغولی‌های فلسفه غالباً بر بنیان‌ها و شکل‌گیری علوم دیگر، تأثیرگذار است. فلسفه در جستجوی روشنی بخشیدن به مفاهیم (مانند ماهیت واقعیت) بوده و پرسش‌هایی را در مورد چیزهایی که اغلب مفروض گرفته می‌شوند، طرح می‌کند که در این رابطه، ما همگی هنگامی که می‌کوشیم ایده‌هایی انتزاعی را به دست آوریم، نوعی فیلسوف به شمار می‌آییم (ویلیامز و می، ۱۹۹۶: ۴). از جمله ایده‌های انتزاعی هستند که می‌توانند به ماهیت زیبایی، هدف زندگی و اینکه آیا ما اراده‌ای برای دربرگیری چنین ایده‌هایی را داریم، مربوط شوند. برلین معتقد است مسائل فلسفی در نفس خودشان جالب توجه‌اند و غالباً با مفروضاتی سروکار دارند که بسیاری از باورهای عادی بر آنها پی‌ریزی شده‌اند. مردم نمی‌خواهند چیزهایی که به نظرشان مسلم است، زیاد واریسی شوند. وقتی وادار به تعمق در اموری می‌شوند که پایه باورهایشان است، اندک‌اندک احساس ناراحتی می‌کنند، ولی درواقع بسیاری از پیش‌فرض‌های مربوط به معتقدات عادی و ناشی از فهم عرفی در دایره تحلیل فلسفی قرار می‌گیرد (مگی، ۱۳۷۴: ۲۵).

قُدما در مقدمه هر علمی، ابتدا تعریف و موضوع و غرض و فایده آن را بیان می‌کردند و در تعریف فلسفه یا حکمت می‌گفتند علم به احوال اعیان موجودات است؛ چنان که در نفس الامر مستند به قدر طاقت بشری است (بزرگمهر، ۱۳۵۶: ۱۵). تاکنون پنج مشرب گوناگون برای تعریف فلسفه پیدا شده است:

الف) به موجب رأی مکتب نخست، فلسفه، وضع یا هیئتی ذهنی است که انسان در مقابل عالم وجود و زندگی دنیوی اتخاذ می‌کند...؛

ب) بنا به رأی مکتب دوم، فلسفه، روش تفکر و تحقیق و استدلال است...؛

ج) براساس نظر مکتب سوم، فلسفه، اخذ و تحصیل یک نظر کلی در خصوص عالم است...؛

د) فلسفه عبارت است از یک دسته مسائل معین و تعدادی نظریات معین درباره کل آنها...؛

ه) و بالاخره، آخرین نظریه فلسفی که امروزه، به‌ویژه در ممالک انگلیسی‌زبان بیشتر رایج گردیده، فلسفه، تحلیل یا تحلیل منطقی است که عمل فلسفه را ایضاح و تبیین معانی الفاظ و دادن تعاریف و تحلیل مفاهیم مستعمل در عرف عام و علوم خاصه می‌داند (همان: ۱۸-۲۰).

فلسفه از اقسام علم به معنای وسیع آن است؛ یعنی نوعی آگاهی از جهان است، اما این آگاهی، با آن آگاهی که از راه حس و تجربه به دست می‌آید، تفاوت دارد و به همین لحاظ، فلسفه در برابر علم به معنای دوم (آگاهی تجربی) قرار می‌گیرد (سروش، ۱۳۶۱: ۴۳). فلسفه عبارت است از اندیشیدن درباره اندیشیدن (مورتون، ۱۳۸۳: ۲۴).

تحقیق اجتماعی چیست؟

فرایند تحقیق اجتماعی شامل مجموعه‌ای از قدم‌ها و قضاوت‌هاست که با استفاده از تکنیک‌هایی صورت می‌گیرد. تحقیق اجتماعی به هیچ‌وجه اختراع دانشمندان اجتماعی جدید نیست. اگرچه به شکلی که در حال حاضر تحقیق اجتماعی انجام می‌گیرد، دارای پیشینه‌ای ۱۵۰ ساله و شاید هم کمتر باشد، ولی به عنوان ابزاری برای به دست آوردن دانش و اطلاعات در مورد مردم و زندگی اجتماعی‌شان است. تحقیق اجتماعی بیش از ۲ هزار سال است که در حال انجام گرفتن است. در برخی نمونه‌ها می‌توانیم مشاهده کنیم که عیناً به همان شیوه و زمینه‌های روش‌شناختی که دانشمندان اجتماعی در حال حاضر انجام می‌دهند، صورت می‌گرفته است.

فیلسوفان باستانی یونان مانند سقراط و ارسطو، در مورد ساختار جامعه و علل مشکلات اجتماعی در حدود ۲ هزار سال پیش، به تحقیق دست زدند و یافته‌های جالبی را هم در مورد زندگی اجتماعی جامعه به دست آوردند. آنها تحقیق را در سطوح متفاوت انجام دادند، اطلاعات را در مورد پدیده‌های اجتماعی گوناگون گرد آوردند و یافته‌های خود را براساس زمینه‌های فلسفی و سیاسی تفسیر کردند. این روند طی قرن‌های متمادی ادامه یافت تا به قرن نوزدهم رسیدیم. تلاش‌های روش‌شناسانه برای فهم مردم جامعه و مشکلات اجتماعی در مناطق گوناگون جهان انجام گرفت، اما تحقیق اجتماعی به شکلی که امروز می‌شناسیم، به وسیله فیلسوفان اجتماعی مختلفی در فرانسه شکل گرفت. کنت که بنیانگذار جامعه‌شناسی لقب گرفته، اعلام کرد رهیافت‌هایی که برای مطالعه جامعه به کار گرفته شده، یکدستی نداشته و روش‌شناسی مورد استفاده توصیفی، فلسفی و بدون وجهه تجربی است. در سال ۱۸۴۸، کنت فلسفه اثبات‌گرایانه خود را به عنوان روش اثباتی معرفی کرد که برای یک قرن بر حوزه تحقیق اجتماعی مسلط بود. کنت بر این باور بود که محققان تا آن زمان از اصول متافیزیکی و الهیاتی برای تبیین مسائل اجتماعی سود می‌بردند؛ یعنی ساختارهای اجتماعی را به پدیده‌های مافوق طبیعی ربط می‌دادند.

او بر این باور بود که محققان اجتماعی نباید برای تبیین مسائل اجتماعی، اصول الهیاتی یا نظریه‌های ماوراءالطبیعه را مورد جستجو قرار دهند، بلکه در خود جامعه و در ساختار روابط اجتماعی باید به دنبال تبیین باشند. مثلاً او می‌گفت این خدا نیست که مردم را فقیر یا ثروتمند می‌کند، بلکه نیروهای اجتماعی مسلط بر جامعه این کار را انجام می‌دهند. روش‌های علمی براساس نظر کنت برای تحقیق اجتماعی مناسب‌ترند.

با اینکه روش اثباتی در تحقیق اجتماعی سال‌ها در جامعه‌شناسی مسلط بود، از سوی برخی اندیشمندان به چالش کشیده شد. چالشی که به این نوع نظریه‌پردازی و تحقیق صورت گرفت، از طرف جامعه‌شناسانی مرتبط با مکتب کنش متقابل نمادین، پدیدارشناسی، هرمنوتیک و اتنومتدلوژی بود که بسیاری از دیدگاه‌های نظری اثبات‌گرایی را زیر سؤال بردند؛ به‌ویژه روش‌شناسی اثبات‌گرایی و شیوه‌ای که به نظریه‌پردازی واقعیت پرداخته می‌شد.

به‌طور کلی، تحقیق اجتماعی پدیده‌های وسیعی را دربر می‌گیرد. هر ارتباطی که دو یا بیشتر از دو نفر از مردم را به هم مرتبط کند، دلیلی برای انجام تحقیق اجتماعی را به وجود می‌آورد. به بیان دیگر، تحقیق اجتماعی نه تنها به بررسی ارتباط بین افراد، بلکه همچنین بین افراد و خانواده‌شان، ساختارهای اجتماعی غیر رسمی، ساختارهای اجتماعی رسمی و جوامع و فرهنگ نیز می‌پردازد. هدف‌هایی که می‌توان برای تحقیق اجتماعی در نظر گرفت، شامل کشف واقعیت اجتماعی، تبیین زندگی اجتماعی از راه فراهم کردن اطلاعات معتبر، ارزیابی جایگاه موضوعات اجتماعی و تأثیر آنها بر روی جامعه، انجام پیش‌بینی‌ها، فهم رفتار و کنش انسان، فراهم‌آوری زمینه‌ای برای نقد واقعیت اجتماعی، رهایی‌بخشی انسان، ارائه پیشنهادها برای ممکن برای مشکلات اجتماعی، توانمند و آزاد کردن مردم و همچنین به وجود آوردن یا آزمون نظریه‌هاست.

ارتباط بین فلسفه و تحقیق اجتماعی

هدف فلسفه و تحقیق اجتماعی، بهبود بخشیدن به دانش انسان در مورد جهان است، اما راه‌هایی که برای رسیدن به این هدف از طرف فلسفه و تحقیق اجتماعی به کار گرفته می‌شوند، ممکن است برای کسی که تنها در یکی از این حوزه‌ها یا رشته‌ها کار می‌کند، تا اندازه‌ای عجیب باشد. با این حال، درحقیقت، علاقه‌های مشترکی بین آنها وجود دارد. در جایی که فلسفه به این موضوع می‌پردازد که چه نوع از چیزها در جهان وجود دارد و تضمین ما برای فهم آنها چیست، تحقیق اجتماعی به جنبه‌های قابل فهم آن چیزها می‌پردازد؛ به این معنا که

دستاوردهای هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه تحقیقات فلسفی، اثر مستقیمی بر حوزه‌های اجتماعی می‌گذارد. بنتون و کرایب در این ارتباط معتقدند در مورد ارتباط بین فلسفه و علوم اجتماعی دو مدل اصلی را می‌توان در نظر داشت. در یک دیدگاه یا مدل، فلسفه می‌تواند بنیادی‌ترین حقایق راجع به ما انسان‌ها و ماهیت جهانی را که در آن زندگی می‌کنیم و نیز قواعد رسیدن به چنین شناختی را وضع کند. بدین‌سان، فلسفه «بنیادهایی» برای پژوهش‌های علمی در رشته‌های خاص فراهم می‌آورد که به دیدگاه پایه‌گذاری یا استادی معروف است.

دیدگاه دوم، رابطه بین این دو را دیدگاه شاگردی یا پادویی می‌داند. در این دیدگاه، فلسفه باید آماده باشد تا آنگاه که دانشمندان در پی کشف طرز کار طبیعت‌اند، آنان را کمک و حمایت کنند (بنتون و کرایب، ۱۳۸۴: ۱۵ و ۱۶).

بنابراین، فلسفه توان این را دارد که برای محققان چارچوبی مرجع فراهم آورد. هرچند بعضی اوقات محققان باید در بین چارچوب‌های مرجع دست به انتخاب بزنند. برای مثال، ما می‌توانیم گروه‌های اجتماعی تحت عنوان طبقات اجتماعی یا جوامع را به عنوان اشیا و با ویژگی‌های قابل تحلیل برشماریم یا اینکه به سادگی آنها را مجموعه‌هایی از افراد بدانیم. مثلاً مارگرت تاجر می‌گفت: چیزی به نام جامعه وجود ندارد؛ تنها مردان و زنان و خانواده آنهاست که وجود دارند (ویلیامز و می، ۱۹۹۶: ۱۰).

گاه گفته می‌شود تحقیق اجتماعی بدون فلسفه یا تأملات فلسفی وضعیت بهتری خواهد داشت. شاید چنین چیزی امکان‌پذیر باشد و روند تحقیق اجتماعی تداوم یابد، ولی در این حالت نیز پیامدهای فیلسوفانه وجود دارد. برای مثال، چنانچه دو محقق در نظر گرفته شوند که در دو پروژه تحقیق جداگانه در مورد وجود و ماهیت فقر درگیرند، یکی از آنها ممکن است تحت تأثیر پیش‌فرض‌های فردگرایانه باشد و نفر دوم، موضعی متضاد و جمع‌گرایانه اتخاذ کرده باشد. هر کدام از اینها می‌توانند ادعا کنند فلسفه در کار آنها نقش نداشته است، ولی نتایج تحقیق هر کدام از آنها متفاوت می‌شود؛ زیرا آنها کار خود را از نقاط متفاوتی آغاز کرده‌اند که در پیش‌فرض‌های فلسفی خاصی ریشه دارند. پس نتیجه می‌گیریم فلسفه را در تحقیقات اجتماعی نمی‌توان کنار گذاشت. هرچند ممکن است بگوییم فلسفه در نفس خود جالب است، ولی باید گفت فلسفه فعالیت تحقیق ما را ضمانت کرده و این دلیل خوبی برای به کار بردن ایده‌ها و چشم‌اندازهای فلسفه در کار تحقیق است.

فلسفه هم به همین سان به تحقیق اجتماعی نیاز دارد، اما شاید این ارتباط خیلی آشکار نباشد. فلسفه علوم اجتماعی در خارج از ملاحظات خاص و مسائلی که درباره فهم جهان اجتماعی وجود داشته، شروع به گسترش کرده است. همین طور، این باید آشکار باشد که سروکار محققان علوم اجتماعی و راه‌هایی که تحقیقات اجتماعی را انجام می‌دهند، براساس آگاهی و ادراکی است که از موضوعات کلیدی تحقیق دارند. این بدان معنا نیست که فلسفه باید به سادگی بازتاب‌دهنده علوم اجتماعی و فیزیکی باشد. پرسش‌هایی که فیلسوفان مطرح می‌کنند، می‌توانند تحت تأثیر مباحثات مطرح در تحقیقات قرار گیرند. برای مثال، بین نظریه احتمال و فلسفه رابطه‌ای وجود دارد و به همین دلیل، هر توسعه‌ای در نظریه احتمالات، پیامدهایی را برای فلسفه، به‌ویژه در حوزه آمار ایجاد کرده است. در همین رابطه قابل ذکر است که مباحثات فلسفی مرتبط با علیت اجتماعی به وسیله تجارب تحقیقات عملی شکل گرفته است.

علم چیست؟

برخی معتقدند امروزه در زبان فارسی و عربی، واژه علم در دو معنای متفاوت به کار برده می‌شود. معنای اصلی و نخست علم، دانستن در برابر ندانستن است. به همه دانستنی‌ها، صرف نظر از نوع آنها، علم می‌گویند... که در این معنا اخلاق، ریاضیات، فقه، دستور زبان، مذهب، زیست‌شناسی و نجوم همه علم‌اند. ... کلمه علم در معنای دوم منحصرأً به دانستنی‌هایی اطلاق می‌شود که بر تجربه مستقیم حسی مبتنی باشند. علم در اینجا در برابر جهل قرار نمی‌گیرد، بلکه در برابر همه دانستنی‌هایی قرار می‌گیرد که آزمون‌پذیر نیستند (سروش، ۱۳۶۱: ۱۲ و ۱۳).

کسانی بر این باورند که نمی‌توان به آسانی و جامعیت کافی به این پرسش که «علم چیست؟» پاسخ گفت؛ چرا که از این کلمه تعبیرهای بسیار متفاوتی شده است. مثلاً با طرح کلمه علم، برخی‌ها، افراد و سازمان‌هایی را به خاطر می‌آورند که به فعالیت علمی اشتغال دارند (برومند، ۱۳۵۶: ۶)، یا فعالیت علمی در محقق متجلی است و محقق کسی است که با پدیده‌های آزمایشگاهی سروکار دارد و از تجهیزات و وسایل پیچیده‌ای استفاده می‌کند (محسنی، ۱۳۷۲: ۳۶).

اما برای فیلسوفانی که در زمینه تئوری شناخت و منطق به تفحص می‌پردازند، واژه علم به معنای نظامی از شناخت‌های انسان است که موضوع مشخص و اسلوب پژوهشی خاصی دارد (برومند: ۶). تحقیق اجتماعی، فرزند عصر علمی است، ریشه آن را می‌توان در قرن نوزدهم و

در علوم فیزیکی یافت (ویلیامز و می، ۱۹۹۶: ۱۳). بیکن و بعدها نیوتون، کسانی بودند که ادعا داشتند پایه‌های تجربی را برای اینکه جهان چگونه بوده و چگونه باید مورد تحقیق قرار گیرد، ارائه داده‌اند.

قرن نوزدهم، قرن غرور علم تجربی است. ... پوزیتیویسم یا اثبات‌گرایی در دامن چنین قرنی و در قلب چنین فضایی پرورش یافت. اندیشه بنیادین این مکتب آن بود که بشر جز به دانش تجربی، راه به دانش دیگری ندارد. چالمرز معتقد است در عصر جدید به علم ارج بسیار گذاشته می‌شود، ظاهراً عموم چنین می‌پندارند که علم و روش‌هایش دارای خصوصیات ویژه هستند. نسبت علمی دادن به بعضی ادعاها، استدلال‌ها و آثار تحقیقی، به صورتی انجام می‌شود که نوعی امتیاز یا نوع خاصی اعتماد از آن اراده می‌شود (چالمرز، ۱۳۸۸: ۶).

تحقیق اجتماعی، فرزندی از عصر علم است. همچون رشته‌های دیگر علمی، منشأ آن به قرن نوزدهم و مدل علوم فیزیکی برمی‌گردد. علم، چنان که واژه آن می‌رساند، نوعی معرفت است و به اصطلاح چنان معرفتی است که به وسیله ربط دادن چند واقعیت جزئی درصدد کشف قانون‌های کلی است (راسل، ۱۳۵۵: ۱۴). فرانسیس بیکن، گالیله و نیوتن را پیشگامان علم جدید می‌دانند. ادعای آنها این بود که بنیان تجربی را برای این جملاتشان که جهان چگونه کار می‌کند و اینکه چگونه این جهان باید مورد تحقیق قرار گیرد، ارائه داده‌اند. پس از نیوتن، دلایلی ارائه شد که زبان علم، ریاضی است. به معنای خیلی ساده، تحقیق در مورد جهان، جستجویی برای وجود و عدم وجود پدیده‌هاست. گفتنی است علوم اجتماعی و فیزیکی در یک تاریخ مشترک سهیم‌اند. این دو شاخه علمی، موضوعات فلسفی مشترکی دارند، اما تفاوت‌های اساسی نیز در مورد ماهیت برخی مشکلات کلیدی که با آن روبه‌رو می‌شوند، وجود دارد.

علم و نقش تجربه در آن

ماهیت، نقش و نفوذ علم به‌طور تاریخی دچار تغییر شده است. هنگامی که دانشمندان از روش علمی صحبت می‌کنند، معمولاً به اعمال و فهم‌هایی اشاره دارند که از رشته‌ای به رشته دیگر متفاوت است. می‌توان گفت هیچ الگوریتم یگانه‌ای برای به دست آوردن دانش وجود نداشته، بلکه روش علمی، مجموعه‌ای از اعمال و دانش است که روش را می‌سازند.

ریشه‌های این دیدگاه که کشف علمی نتیجه تجربه ما از جهان است، به اندیشمندان باستانی یونان قدیم برمی‌گردد که می‌توان در کارهای اندیشمندان اسکاتلندی قرن هجدهم

اروپا، یعنی دیوید هیوم یافت. نظریه معرفت‌شناسی هیوم، شاید بهترین مثال آموزه تجربه‌گرایی باشد. یک نوع شناخت، شناخت تجربی است که صرفاً با تجربه یا احساس به دست می‌آید و به‌روشنی از مشترکات انسان است. تجربه‌گرایان در آثار فلسفی خود ادعا کرده‌اند که این نوع بنیادی شناخت، تنها شالوده اندیشه است و انسان همه شناخت خود را با تجربه حسی به دست می‌آورد. نمایندگان این مکتب فکری، تجربه‌گرایان انگلیسی چون جان لاک، جرج برکلی و دیوید هیوم و آمارگران انگلیسی چون فرانسیس گالتون، کارل پیرسن و فیشر هستند. لاک معتقد بود، انسان‌ها فاقد ایده‌های فطری‌اند؛ چون حقایق عام شناخته‌شده‌ای نیستند، بلکه اغلب فراگرفته می‌شوند و آن هم به صورتی ناقص. فرایند فراگیری به تحصیل شناخت از طریق حواس بستگی دارد. هیوم این تصور از شناخت را گامی جلوتر برد و ادعا کرد همه ایده‌های ما با دریافت‌های ضعیف‌ترمان نسخه‌هایی از تأثرات یا انواع زنده‌تر دریافت هستند. ایده متکی بر تأثرات است. تأثرات هم چیزی جز شناختی نیست که مستقیماً از احساسات به دست آمده است... بنا به نظر هیوم، شناخت روابط علی، حاصل استدلال پیشین نیست. رویدادها را نمی‌توان براساس خرد ناب فهمید. ایده علت، چیزی نیست جز محصول مشاهده تجربی مکرر شیء یا رویدادهایی که به دنبال یکدیگر می‌آیند (ویلر و ویلر، ۱۳۸۰: ۱۶ و ۱۷).

در تعریف تجربه‌گرایی، منظور از تجربه، چیزی است که از راه حواس حاصل می‌شود. به نظر فیلسوفان تجربه‌گرا، حواس ما یگانه منبع شناخت هستند (بنتون و کرایب، ۱۳۸۴: ۲۰). آنها معتقدند ذهن انسان در بدو تولد، به صورت لوح سفید است و شناخت ما پس از آن، از رهگذر آموختن به منظور تشخیص الگوهای تکرارشونده در تجربه ما، و ربط دادن ایده‌های عالم به آنها کسب می‌شود (همان: ۲۰).

علم با مشاهدات آغاز می‌شود. مشاهده‌گر باید دارای اعضای حس معمولی و سالم باشد و باید آنچه را با توجه به وضعیت مورد مشاهده بتواند ببیند، بشنود و با امانتداری تمام ضبط کند و این عمل باید با ذهنی خالی از پیشداوری انجام پذیرد (چالمرز، ۱۳۸۵: ۱۴). علم، مبتنی بر بنیانی است که با تجربه به دست می‌آید و «داده‌های حسی» اصطلاحی است که غالباً در این ارتباط به کار می‌رود. چنین داده‌هایی بین‌الذهانی فرض می‌شوند؛ یعنی افراد گوناگون به‌طور یکسان آنها را درک می‌کنند. این بدان معنا بود که علم می‌توانست ظاهراً به معیاری ثابت توجه کند و می‌توانست به تکرار آزمایش‌ها برای رسیدن به داده‌هایی پردازد که نظریه‌ها را بتوان بر مبنای آنها ارزیابی کرد. داده‌ها، مستقل از نظریه‌های خاص بودند؛ زیرا داده‌های محض بودند؛

به این معنا که دارای هیچ نشانی از تفسیر نبودند. هر نظریه‌ای باید با این داده‌ها سازگاری می‌یافت تا از نظر تجربی رضایت‌بخش باشد (تریگ، ۱۳۸۴: ۱۵ و ۱۶).

دیدگاه تجربه‌گرایانه از علم را می‌توان براساس هفت آموزه اصلی ذیل مشخص کرد:

۱. ذهن انسان به صورت لوح سفید آغاز به کار می‌کند. ما شناختمان را از راه تجربه حسی‌مان از جهان و تعاملمان با آن به دست می‌آوریم؛
۲. هر ادعای معرفتی اصیل به کمک تجربه (مشاهده یا آزمایش) آزمون‌پذیر است.
۳. این ایده، ادعاهای معرفتی درباره هستی‌ها را که نتوان مشاهده کرد، کنار می‌گذارد.
۴. قوانین علمی، گزاره‌هایی در مورد الگوهای عام و تکرارشونده تجربه هستند.
۵. تبیین پدیده از لحاظ علمی، اثبات این مسئله است که آن پدیده نمونه‌ای از قانون علمی است. گاه به این مدل «قانون فراگیر» تبیین علمی می‌گویند.
۶. اگر تبیین پدیده‌ای به اثبات این مسئله بستگی دارد که نمونه‌ای از قانون عام است، پس شناخت این قانون باید ما را قادر سازد رخدادهای آینده از آن نوع را پیش‌بینی کنیم. منطق پیش‌بینی و تبیین یکی است. این امر، گاه به نظریه «تناسب تبیین و پیش‌بینی» معروف است.
۷. عینیت علمی، متکی به تفکیک صریح گزاره‌های واقعی (آزمون‌پذیر) از داورهای ارزشی (ذهنی) است (بنتون و کرایب: ۱۳، ۳۸ و ۳۹).

علیت و ارتباط

نظریه‌های علمی تنها در مورد توصیف اشیا نیست، بلکه در مورد ارتباطی است که بین آنها نیز وجود دارد. بنابراین، نظریه‌هایی در مورد اشیا به خودی خود معمولاً به وسیله نظریه‌هایی در مورد اینکه چگونه اشیا به اشیا دیگر مرتبط می‌شوند، همراهی می‌شود (ویلیامز و می، ۱۹۹۶: ۱۹). روابطی که نظریه‌های علمی در توصیف و تبیین پدیده‌ها پی می‌گیرند، بیشتر روابط علّی هستند. هیوم می‌گوید: علت، یعنی شیئی که دنبال آن، شیء دیگر می‌آید و به دنبال همه اشیا شبیه شیء اول، اشیا شبیه شیء دوم می‌آیند. نخستین نسبتی که هیوم نام می‌برد، هم‌پهلویی است. من در وهله نخست می‌بینم که همه اشیا به علت یا معلول به شمار می‌آیند، هم‌پهلو هستند (کاپلسون، ۱۳۶۲: ۲۹۶). دومین نسبتی که هیوم در آن بحث می‌کند، تقدم زمانی است... علت باید از نظر زمانی مقدم بر معلول باشد (همان: ۲۹۶) مورد دیگری که هیوم

اضافه می‌کند این است که باید یک رابطه ضروری را در نظر گرفت و آن نسبت اهمیتش بسیار بیشتر از اهمیت دو نسبت پیش‌گفته است (همان: ۲۹۷).

شناخت علت‌ها صرفاً نتیجه احساس و عادت است. اگر شیء A_1 حس شود و به دنبال آن شیء B_1 بیاید و شیء A_2 (شبه A_1) حس شود و به دنبال آن شیء B_2 (شبه B_1) بیاید و اگر این فرایند احساس A_s و B_s از راه احساس بستگی تجربی A_n و B_n ادامه یابد، در آن صورت بنا بر عادت، پیش‌بینی خواهیم کرد که پس از A همیشه B می‌آید. ما براساس پیوستگی مداوم رویدادها، احساس و عادت می‌گوییم A علت B است... یک حکم عام علی، اشیای مشابه (A_1 و A_2 و A_3 ... و A_n) را در مقوله واحد A (= علت) خلاصه می‌کند که با مجموعه‌ای از ویژگی‌های مشابه و مشاهده‌شده به روشنی تعریف شده و با مقوله مشابه و تعریف‌شده B (= معلول) پیوند می‌یابند. شالوده چنین حکم علی بر تجربه استوار است و غالباً تعمیم تجربی نامیده می‌شود. هیوم می‌گوید: احکام علی با بستگی مداوم تجربی یا براساس اصطلاحات جدید با استقراء حاصل از شمارش شکل می‌گیرد (ویلر و ویلر، ۱۳۸۰: ۱۸ و ۱۹).

البته در خصوص بحث علیت که در حوزه علم و به‌ویژه علم تجربی جایگاه خاصی دارد، باید گفت که در فلسفه علوم اجتماعی، بحث از اصل علیت معمولاً در سطوح عالی فلسفی صورت نمی‌گیرد و پرسش‌های اساسی در باب تعریف علیت، عمق مفهومی آن و مبانی مشروعیت فلسفی استنتاج علیت از توالی اشیا یا حوادث، مورد تأمل قرار نمی‌گیرد. فیلسوفان علم اجتماعی غالباً با سکوت از کنار این پرسش‌ها عبور می‌کنند و بدون داشتن ادعای اثبات، صرفاً این را آکسیوم مسلّم می‌گیرند که توالی یا تقارن میان دو پدیده در شرایط خاصی می‌تواند علامت یک ربط علی میان آنها باشد (مردیها، ۱۳۸۲: ۱۳۰ و ۱۳۱).

هیوم با استدلال نشان داد بسیاری از باورهای ما بر روابط علی متکی است و از استقراء ناشی می‌شود. استدلال هیوم بر این منوال است:

- بسیاری از اعتقادهای ما به علت و معلول مربوط‌اند؛
- اعتقادهای مربوط به علت و معلول، بر پایه همبستگی‌ها استواراند؛
- اعتقادهای مربوط به همبستگی‌ها بر پایه استنتاج استقرائی استواراند؛
- پس بسیاری از اعتقادهای ما بر پایه استنتاج استقرائی استواراند (مورتون: ۱۳۸۳)؛
- استدلال استقرائی، بخش مهمی از ایده علم را شکل می‌دهد.

استقراء

به عقیده هیوم بسیاری از باورهای ما درباره جهان پیرامونمان، بر پایه استقراء ساده استوارند. یکی از دلایل این نوع تفکر آن بود که وی گمان می‌کرد بین استقراء ساده و اعتقادهای مربوط به علت، پیوند نزدیکی وجود دارد. دلیل دیگر این امر از نظریه تجربه‌گرایانه وی درباره تفکر ناشی می‌شود (مورتون، ۱۳۸۳: ۲۰۵). هیوم معتقد است هیچ تضمین ساده‌ای در این مورد وجود ندارد که استنتاج استقرائی، نتیجه‌های درستی به دست دهد. بنابراین، به گمان او، هیچ دلیل متقاعدکننده‌ای برای پذیرفتن این عقیده وجود ندارد که نتیجه‌های استدلال‌های استقرائی درست هستند. براساس نظر هیوم، پاسخ در ماهیت استدلال استقرائی نهفته است که شامل پی بردن به الگوهای موجود در داده‌ها و پیش‌بینی کردن آنهاست. چرا آنها را پیش‌بینی می‌کنیم؟ زیرا به گفته هیوم به آنها عادت کرده‌ایم (همان: ۲۰۵).

استدلال استقرائی، شالوده بسیاری از باورهای ما درباره جهان پیرامون ماست. مطابق استقراگرایی سطحی، علم با مشاهدات آغاز می‌شود. ... معرفت علمی به وسیله استقراء از بنیان مطمئنی که به واسطه مشاهده به دست آمده، ساخته می‌شود (چالمرز، ۱۳۸۵: ۱۷).

در فرایند استقراء سه شرط باید برآورده شود: ۱. تعداد گزاره‌های مشاهدتی که اساس تعمیم را تشکیل می‌دهند، باید زیاد باشد؛ ۲. مشاهدات باید تحت شرایط متنوعی تکرار شوند و ۳. هیچ‌یک از گزاره‌های مشاهدتی نباید با قانون جهان‌شمول مأخوذه، معارضه داشته باشند (همان: ۱۶). هنگامی که این شرایط فراهم شد و قانونی به وجود آمد، در این هنگام تبیین و پیش‌بینی پدیده‌ها برای دانشمند مسیر می‌شود. هیوم استقراء را مانند نوعی فرایند روان‌شناسانه در نظر می‌گیرد. از نظر او، همه استدلال‌هایی که از تجربه‌ها ناشی می‌شوند، ناشی از تلاشی هستند که برای خلق قیاس صورت می‌گیرند.

براساس نظر استقراگرایان، معرفت علمی به وسیله استقراء، از بنیان مطمئنی که به واسطه مشاهده به دست آمده، ساخته می‌شود. هرچه تعداد واقعیت‌های تصدیق‌شده به واسطه مشاهده و آزمایش افزایش می‌یابد و هرچه یافته‌های مشاهدتی با اصلاح تکنیک‌های مشاهدتی و آزمایشی، پیچیده‌تر و دقیق‌تر می‌شود، قوانین و نظریه‌های فراگیرتر بیشتری با استدلال استقرائی دقیق ساخته خواهد شد. هرچه خزانه یافته‌های مشاهدتی افزایش یابد، رشد علم به‌طور پیوسته و بالنده استمرار خواهد یافت (همان: ۱۷).

استدلال استقرائی، تعمیم موارد جزئی به قضیه‌ای کلی است؛ یعنی ممکن است ما صدق مقدمات را بدانیم و برهان نیز درست باشد، ولی به صدق نتیجه اطمینان نداشته باشیم. مثلاً کلاغ شماره ۱ سیاه است، یا کلاغ شماره ۲ سیاه است، کلاغ شماره ۳ سیاه است (و همین‌طور، کلاغ شماره ۱۰ هزار)، پس همه کلاغ‌ها سیاه‌اند. در اینجا اگر تمام ۱۰ هزار مقدمه ما هم صادق باشند، نتیجه ثابت نمی‌شود. نتیجه، پیامد قطعی مقدمات نیست، بلکه محتمل است. اینکه درجه احتمال آن چقدر است، جای بحث است. البته اگر پس از مشاهده ۱۰ هزار کلاغ سیاه بگوییم «همه کلاغ‌ها سیاه‌اند» سخن ما موجه‌تر از آن است که بعد از مشاهده یک مورد، چنین حکم کلی صادر کنیم. هنگامی که ما از موارد جزئی به حکمی کلی می‌رسیم، استدلال‌مان استقرائی است (هاسپرس، ۱۳۷۰: ۲۸۹).

قیاس و اثبات‌گرایی منطقی

کانت معتقد بود که راه دیگری برای فهم جهان اجتماعی و طبیعی به غیر از تجربه به‌تنهایی وجود دارد. در قلب این استدلال، میان معرفت ترکیبی و تحلیلی، تمایز وجود دارد. منطق قیاسی بر حقیقت تحلیلی بنا شده است. استدلال قیاسی آن است که نتیجه باید از مقدمه‌ها ناشی شود. مشهورترین نوع قیاس صوری این است که: همه Aها B هستند؛ همه Bها C هستند. پس همه Aها C هستند. همه گربه‌ها از پستانداران‌اند؛ همه پستانداران جانورند؛ پس همه گربه‌ها جانورند. همه اهالی رُم ایتالیایی‌اند؛ همه ایتالیایی‌ها اروپایی‌اند؛ پس همه اهالی رُم اروپایی‌اند. به نتیجه هر استدلال قیاسی معتبری می‌توان همان اندازه مطمئن بود که به مقدمه‌هایش. بنابراین، استنتاج قیاسی معتبر، یعنی استنتاج از راه استدلال‌های معتبر قیاسی، که همواره نتیجه‌هایی به بار خواهد آورد که یقینی بودنشان به اندازه یقینی بودن مقدمه است.

نتیجه برهان قیاسی، پیامد منطقی مقدمات آن است. به سخن دیگر، اگر مقدمات برهان صادق باشند، نتیجه نیز قطعاً صادق است. مثلاً اگر باران بیارد، خیابان خیس می‌شود. باران می‌بارد؛ پس خیابان خیس می‌شود. این برهان قیاسی درست است. اگر شما دو مقدمه را بپذیرید، چاره‌ای جز پذیرفتن نتیجه ندارید و می‌گوییم آن مقدمات، مستلزم این نتیجه است (هاسپرس: ۲۸۳ و ۲۸۴).

اثبات‌گرایان منطقی در سال ۱۹۲۰ کوشیدند که دانش علمی را براساس اصول ریاضی بنا کنند. اثبات‌گرایی منطقی، حاصل کار پژوهشگرانی است که حلقه وین را تشکیل دادند.

اثبات‌گرایی منطقی، شکل افراطی تجربه‌گرایی است که براساس آن نه تنها می‌توان نظریه‌ها را از آن نظر که با تکیه بر واقعیات حاصل از مشاهدات قابل اثبات‌اند، تصویب و توجیه کرد، بلکه پنداشته می‌شود که آنها فقط در صورتی معنا دارند که بدین شیوه اخذ شده باشند (ویلیامز و می، ۱۹۹۶: ۲۷).

اثبات‌گرایان منطقی در ضدیت با فیلسوفان ایدئالیست، مابعدالطبیعه متعالیه را طرد و تخطئه می‌کردند؛ چون می‌گفتند احکام آن فاقد معناست... مراد آنها از احکام فلسفی فاقد معنا، آن بود که این احکام، فاقد معنای معرفت‌بخش هستند. هیچ تجربه‌ای نمی‌تواند احکامی از این‌گونه را که مطلق و مترفع از زمان است، تحقیق‌پذیر سازد (کچوئیان و کریمی، ۱۳۸۵: ۳۸).

علم؛ یک فرایند اجتماعی و روان‌شناسانه

ابطال‌گرایی علم، فرایندی عقلانی است و اگر ابطال و استقراء بر گزاره‌های مشاهدتی که خود در برخی معیارهای ذهنی ریشه دارند، مبتنی شده باشند، پرسشی که پس از آن پیش می‌آید آن است که: علم واقعاً چگونه پیشرفت می‌کند؟

شاید این چالش به بهترین شکل از کار توماس کوهن (۱۹۷۰) نشأت گرفته باشد. ادعای کوهن این است که تاریخ علم با دیدگاه‌های سنتی استقراگرایانه یا ابطال‌گرایانه تطبیق نمی‌یابد. علم به نظر او، ناشی از بحران‌هاست. آغازگاه اندیشه‌های کوهن ساده است. او می‌گوید: چیزی وجود دارد که روال متعارف پژوهش علمی در آن رخ می‌دهد و از آن متأثر است. این چیز، علم هنجاری است. اگر کسی بیرون از زبان و منطق علم هنجاری کار کند و نظر بدهد، کارش علمی شمرده نخواهد شد. روال متعارف پژوهش علمی، تلاشی برای حل معماهاست (احمدی، ۱۳۷۴: ۲۰۸). تصویری که کوهن از شیوه پیشرفت علمی به دست می‌دهد، چنین است:

ما قبل علم ⇨ علم هنجاری ⇨ علم بحرانی ⇨ انقلاب ⇨ علم هنجاری تازه ⇨ بحران جدید...

فعالیت‌های پراکنده و گوناگونی که پیش از تشکیل و تقویم یک علم صورت می‌گیرد، درنهایت، پس از اینکه به یک پارادایم مورد پذیرش جامعه‌ای علمی تبدیل شد، منظم و هدف‌دار می‌گردد. پارادایم مشتمل است بر مفروضات کلی نظری قوانین و فنون کاربرد آنها که

اعضای جامعه علمی خاصی را دربر می‌گیرد. پژوهشگران درون یک پارادایم، خواه مکانیک نیوتنی باشد، خواه علم ابصار موجی، شیمی تحلیلی باشد، یا هر چیز دیگر، به امری مشغول‌اند که کوهن آن را علم عادی (هنجاری) می‌نامد (چالمرز، ۱۳۸۵: ۱۰۸). علم متعارف هنجاری دربردارنده موارد ذیل است:

۱. بالا رفتن دقت وفاق میان مشاهدات و محاسباتی که بر مبنای پارادایم پیش‌گفته انجام گرفته است؛

۲. گسترش قلمرو پارادایم یادشده به منظور دربر گرفتن پدیده‌هایی بیشتر؛

۳. تعیین مقدار ثابت‌های جهانی؛

۴. صورت‌بندی و تنظیم قوانین کمی که پارادایم مزبور را به گونه دقیق‌تری مشخص می‌کند؛

۵. تصمیم‌گیری در این مورد که کدام یک از راه‌های اعمال پارادایم به یک حوزه جدید، رضایت‌بخش‌تر است.

علم متعارف (هنجاری) نوعی فعالیت محافظه‌کارانه است که کوهن آن را با عنوان فعالیت حل معما، یا حل جدول کلمات متقاطع مشخص ساخت. پیگیری علم متعارف، تا زمانی بدون وقفه ادامه می‌یابد که پارادایم به گونه‌ای رضایت‌بخش پدیده‌هایی را که در مورد آنها اعمال می‌شود، تبیین کند (لازی، ۱۳۷۷: ۲۶۶ و ۲۶۷).

در یک دوره علم هنجاری، کار علمی در متن یک پارادایم عموماً پذیرفته‌شده مسلط انجام می‌شود. این پارادایم، دانشمندان را که در آن حوزه کار می‌کنند با ابزاری تجهیز می‌کند:

الف) چشم‌اندازی برای نگرش به جهان؛

ب) دیدگاه مشترکی از آن جنبه‌هایی (همچون سازگاری منطقی، درستی پیش‌بینی، دامنه

شمول، سادگی و سودمندی) که یک نظریه خوب را می‌سازند؛

ج) یک چارچوب نظری برای تحلیل مسائل؛

د) مجموعه‌ای از روش‌ها که برای آزمون تجربی پیش‌بینی‌های نظری فراهم آورند.

دانشمند علم هنجاری با اطمینان خاطر در درون حوزه کاملاً مشخصی که پارادایم تعیین کرده است، پژوهش می‌کند. پارادایم، مجموعه‌ای از مسائل مشخص به همراه روش‌هایی که وی اطمینان دارد برای حل آن مسائل مناسب خواهد بود، در اختیار او می‌گذارد. حضور یک یا دو امر خلاف قاعده برای طرد یک پارادایم کافی نیست. طرد پارادایم تا اندازه‌ای رابطه‌ای سه‌وجهی است که مشتمل بر یک پارادایم تثبیت‌شده، یک پارادایم رقیب و شواهد تجربی است.

علم با ظهور یک پارادایم رقیب پا به مرحله انقلابی می‌گذارد. از نظر کوهن، علم عادی یا هنجاری با حل کردن معما، همان کاری است که بیشتر محققان وقتشان را در آن صرف می‌کنند. اما کوهن بر این باور است که پژوهندگان گاه با شکست‌های پیاپی و پیش‌بینی‌نشده‌ای در حل معماها روبه‌رو می‌شوند. این موارد خلاف، گاه ممکن است با وجود تلاش‌های پی‌درپی برای همساز کردن آنها با پارادایم فکری متداول، همچنان باقی بمانند. اگر این موارد خلاف چنان باشند که فرض‌های بنیادین چارچوب نظری الگوی فکری متداول را زیر سؤال ببرند، و اگر این موارد خلاف با وجود تلاش محققان برجسته برای حل آنها، همچنان حل‌نشده باقی بمانند، آنگاه جامعه علمی به گونه‌ای فزاینده خواهد پذیرفت که این موارد خلاف، بحران سختی را برای الگوی فکری متداول به وجود آورده‌اند.

از دید کوهن، چنان که بحران ژرف می‌شود، از دست رفتن اعتماد پژوهندگان به پارادایم متداول آغاز می‌گردد. این تردیدها درباره شایستگی پارادایم موجود، در جای خویش، خود را در مناظره درباره شایستگی فرض‌های پایه‌ای چارچوب نظری الگوی فکری نشان خواهند داد. با ژرف شدن بحران، کار پژوهشی علم عادی اندک‌اندک کنار گذاشته می‌شود و با کار پژوهشی علم ویژه یا انقلابی جایگزین می‌گردد (داگلاس و جانسون، ۱۳۷۳: ۲۲۵).

براساس شواهدی که در تاریخ علم وجود دارد، می‌توان گفت عوامل جامعه‌شناختی در پیشرفت و مشروعیت ادعاهای علم مؤثر هستند. مثلاً در نزاع میان کسانی مانند کوپرنیک و گالیله و کلیسا که عامل مذهبی به عنوان عاملی جامعه‌شناختی و بیرونی در مشروعیت علم مؤثر بوده‌اند، برخی جامعه‌شناسان معتقدند عواملی که بر پیشرفت علم اثر می‌گذارند، عبارت‌اند از: تمایز ساختی و فرهنگی، نظام‌های ارزشی، نیازهای ابزاری، عوامل اقتصادی، ساخت‌ها و نیازهای سیاسی، مذهب، نظام آموزشی و نظام قشریندی.

پل فایرابند، به فراتر از موضع کوهن می‌رود و معتقد است عوامل تاریخی، جامعه‌شناختی و روان‌شناختی، در چگونگی پیشرفت علم تعیین‌کننده‌اند (ویلیامز و می، ۱۹۹۶: ۳۴). فایرابند بر این باور است که مروری گذرا بر تاریخ علم، آشکار می‌کند که تکامل علم، مسئله بی‌نهایت پیچیده‌ای است. وی با توجه به تاریخ پیچیده علم، بحث می‌کند که بسیار ساده‌انگاری است که انتظار داشته باشیم برخی قواعد یا اصول روش‌شناختی ساده، برای فراهم آوردن توضیحی برای توسعه علمی سودمند باشد. از دید او، عوامل بسیار زیادی وجود دارند که بر تحول علمی

تأثیر می‌گذارند و کوشش برای تکیه به چند قاعده روش‌شناختی ساده برای توضیح آن تحول، بیهوده است. افزون بر این، او بحث می‌کند که چون کار پژوهشی بسیار آشفته‌تر و ناگویاتر از آن است که بتوان آن را در طرح‌های روش‌شناختی نشان داد، و چون شرایط پژوهشی تاریخی پیوسته در حال تغییر هستند، هیچ نظامی از قواعد روش‌شناختی نمی‌توان یافت که طرح مناسبی از توسعه تاریخی علم به دست دهد (داگلاس و جانسون، ۱۳۷۳: ۲۴۳ و ۲۴۴).

کوهن برخلاف استقرارگرایان که معتقد بودند پیشرفت علمی از انباشت تدریجی دانش به دست می‌آید، معتقد بود که پیشرفت، از انقلاب‌ها حاصل می‌شود. پرسشی که در اینجا قابل طرح به نظر می‌رسد، این است که: علم چیست؟

فایرابند و کوهن هر دو، به نسبی‌گرایی متهم‌اند. نسبی‌گرایی به این معنا که هیچ معیار جهانی و غیر تاریخی که محققان باید برای توجیه روش‌ها و یافته‌هایشان به آن استناد کنند، وجود ندارد. در علم، این حرف بدان معناست که نظریه‌ای بهتر از نظریه دیگر نیست. آنچه به عنوان یک نظریه بهتر یا بدتر یا حقیقت مورد ملاحظه قرار می‌گیرد، محصول اجتماع علمی است که نظریه در آن به کار برده شده است. به نظر می‌رسد فایرابند به تدریج این اتهام را پذیرفت، در حالی که کوهن آن را رد کرد.

دیدگاه کوهن در مورد ساختارهای انقلاب‌های علمی نقد شده است. مثلاً اینکه کوهن گسترش تاریخی علم را رشته‌ای از پارادایم‌های جداگانه می‌داند که به روشنی تعریف شده‌اند، با انتقاد مواجه شده است. عده‌ای مطرح می‌کنند که تصور کوهن از پارادایم، چنان مبهم و نامفهوم است که نمی‌توان آن را به گونه‌ای سودمند در کار تحلیل و فهم علم به کار برد. مثلاً یکی از ناقدان اشاره کرده است که کوهن عملاً واژه پارادایم را با ۲۱ مفهوم گوناگون به کار برده است (همان: ۲۳۳).

از نظر کوهن، علم دربرگیرنده دوره‌های درازی از کار پژوهشی علم عادی است که گاه‌گاه با دوره‌هایی از علم انقلابی گسسته می‌شود. کوهن همچنین می‌پندارد در هر دوره علم عادی، پارادایم مرسوم یگانه‌ای حکمفرماست؛ چنان که پارادایم‌های رقیب فقط در طول دوره‌های علم انقلابی پدیدار می‌شوند. البته این موضوع مورد انتقاد قرار گرفته است و برخی معتقدند تاریخ علم نشان می‌دهد که همواره پارادایم‌های رقیبی وجود داشته‌اند و برخی دیگر گفته‌اند ویژگی اصلی علم، تحول مداوم است، نه انقلاب‌های برجسته گاه‌به‌گاه (همان: ۲۳۳). برخی ادعا کرده بودند که کوهن در چاپ نخست کتاب ساختار انقلاب‌های علمی، کاریکاتوری از

علم عرضه کرده است. مثلاً واتکینز می‌پنداشت کوهن علم را به صورت سلسله‌ای از جهش‌ها ترسیم کرده که به وسیله فواصل طولانی سلطه اندیشه‌های جزمی از یکدیگر جدا شده‌اند (لازی، ۱۳۷۷: ۲۷۲).

فلسفه، علوم اجتماعی و روش

علم فیزیک برای جستجوی روشی که آن را به فراهم‌آوری دانش قطعی توانا سازد، با مشکلاتی روبه‌رو است. اما به‌رغم این موضوع، توافقی بر این موضوع وجود دارد که تمامی تلاش‌ها، برای تبیین‌های عام است. بنابراین، بیشتر فیلسوفان علم در مورد نتایج علم توافق دارند، ولی بر منابعی که ما را به این هدف‌ها می‌رسانند، توافق ندارند. اما در علوم اجتماعی، سطحی از این اجماع وجود ندارد. عدم توافق بنیانی موجود در محور علوم اجتماعی در این موضوع است که: آیا موضوعات علوم اجتماعی را می‌توان تحت همان اهداف تبیینی پدیده‌های فیزیکی بررسی کرد؟ شکاکان معتقدند پدیده‌های اجتماعی به حدّ کافی از پدیده‌های فیزیکی متفاوت هستند و باید استانداردها و حتی چارچوب‌های مفهومی متفاوتی را برای تحقیق اجتماعی به کار برد. اما کسانی که به وحدت روش در علوم معتقدند، با مشکل توجیه و اثبات آن روبه‌رو نیستند، بلکه مشکلی که با آن روبه‌رو هستند، تفاوت‌های آشکار میان پدیده‌های اجتماعی در مقایسه با پدیده‌های طبیعی است.

علوم اجتماعی، در دوران نوباوگی خود، در سایه علوم فیزیکی قرار داشت و با بحران گسترده عدم اطمینان روبه‌رو نبود و با روش‌های تجربی پیوند خورده بود. مدعای اثبات‌گرایان و به‌ویژه دورکیم این بود که علوم اجتماعی، علومی تجربی هستند و روش آنها با روش علوم طبیعی واحد است. از این منظر، زبان تبیینی مربوط به علم طبیعی در هر موضوعی کاربردپذیر است. این گروه که تحت عنوان اثبات‌گرایی شناخته شده‌اند، در کل، متضمن دریافتی از تجربه‌گرایی مبتنی بر داده‌های حسی، متعهد به اندازه‌گیری دقیق بوده و بر این باورند که قوانین کلی پیش‌بینی‌کننده، هدفی واحد در شناخت علمی دارند. تبیین علمی، واحد است و بدین لحاظ، روش‌ها و اهداف علوم طبیعی را می‌توانیم بدون اصلاحی قابل توجه، در بررسی جامعه انسانی به کار گیریم (روینشتاین، ۱۳۸۶: ۲۵). پدیدارگرایی، نام‌گرایی، ردّ قضاوت‌های ارزشی و برخورداری از دانش احکام هنجاری، اعتقاد به وحدت ماهوی روش علمی علوم طبیعی و اجتماعی، از دیگر ویژگی‌های این روش، در علوم اجتماعی است.

در نقطهٔ مقابل، موضع‌گیری دیگری وجود دارد با این مضمون که چون موضوعات مورد بررسی علوم اجتماعی و طبیعی متفاوت‌اند، بررسی انسان‌ها با همان شیوه‌ای که پدیده‌های طبیعی را بررسی می‌کنیم، دربردارنده هیچ نتیجه‌ای نخواهد بود. از این منظر، قوانین علی نمی‌توانند چیز مطلوبی در بررسی انسان باشند. باسابقه‌ترین مدافعان این ادعا، تاریخ‌نگارانی چون رانکه، ویندلیند و وریگرت بودند. از این‌رو، تمایز میان علوم طبیعی و علوم فرهنگی برقرار شد و مخالفت با آموزه پوزیتیویستی به‌روشنی بیان گردید (همان: ۳۲). بنابراین، براساس این موضع‌گیری، رفتار انسان را نمی‌توان به شیوه داده‌های خام بررسی کرد. رفتار انسان به جای آنکه صرفاً مشاهده شود، باید بر آگاهی تفسیر گردد. هدف در بررسی انسان، تعیین نظم‌های قانون‌وار یا حتی پیش‌بینی‌های دقیق نیست. به جای آن، آنچه باید تعیین شود، انگیزه‌ها، معانی، دلایل و دیگر جوانب تجربه ذهنی کنشگر است (همان: ۳۳).

تبیین، پیش‌بینی و تعمیم

هنگامی که دانشمندی به تحقیق در مورد موضوعی می‌پردازد، علاقه‌مند است آن پدیده را تبیین کند. انسان‌ها در زندگی روزمره، به دنبال تبیین‌هایی هستند که برایشان راضی‌کننده باشند و به‌یقین، دانشمند خیلی سخت‌تر از مردم عادی راضی می‌شود. از این‌رو، می‌توان نتیجه گرفت که هم علم و هم زندگی روزمره، هر دو در جستجوی تبیین هستند، اما فیلسوفان علم در مورد اینکه چه چیز را می‌توان تبیین دانست یا اینکه آیا تبیین‌های عام امکان‌پذیرند، دیدگاه‌های متفاوتی دارند. تبیین، معمولاً با پاسخ به یک پرسش همراه است: چرا جنگ داخلی آمریکا رخ داد؟ چرا دموکراسی دوحزبی معمول‌تر از دموکراسی چندحزبی است؟ پاسخ به پرسش‌های چرایی، معمولاً شکل تبیین‌های علی به خود می‌گیرد. در این تبیین‌ها، ما علت مسئله‌ای خاص را مشخص می‌کنیم، ولی احتمال‌های دیگری نیز برای یک پرسش چرایی وجود دارد که به تبیین‌های مبتنی بر انگیزش‌های عامل یا فرد نیاز دارند (لیتل، ۱۳۷۳: ۴ و ۵). نوع دیگر پرسش‌هایی که به دنبال تبیین هستند، پرسش از «چگونگی احتمال» است. این پرسش‌ها به‌طور کلی با رفتار نظام‌های پیچیده، مثل مصنوعات ظریف، شبکه‌های عصبی، سازمان‌های اجتماعی و نهادهای اقتصادی سروکار دارند (همان: ۶).